**تفکر نسبت به وضع موجود**

**بسم اللّه الرّحمن الرّحیم**

**سؤال:** با توجه به شرایطِ پیش‌آمده احساس می‌شود سردرگمی در بین فعالان فرهنگی وجود دارد، در این شرایط چه باید بکنند؟ آیا باید سکوت کنند؟ یا مطالبه‌گری انجام دهند. دیدگاه و راه‌کار شما چیست؟ با نظر به مشکلات اقتصادی و اجتماعی که در حال حاضر در جامعه وجود دارد، و هم‌چنین اتفاقاتی که در سطح سیاسی رخ داده است که بعضی‌ها شرایط موجود را خطرناک تحلیل می‌کنند و بیم آن را دارند که انقلاب از دست برود، شما شرایط را چگونه تحلیل می کنید؟

**گذشته‌ای که باید درست دیده شود**

**جواب:** اجازه دهید بحث را این‌طور شروع کنیم که گویا جنس تاریخ این است که انسان‌ها از یک طرف گذشته‌ی خود را می‌خواهند و از طرف دیگر نمی‌خواهند و به چیزی که در آینده باید رُخ دهد، نظر دارند. این‌جاست که باید به شرایط جدیدی فکر کرد که بین انسان‌ها صورت می‌گیرد. تولد رابطه‌ای که دیگر رابطه‌ی یک‌طرفه و یا مونولوگ نیست و در این رابطه باید منتظر توانایی‌های دیگری بود. به عنوان مثال 400 سال پیش شیخ‌بهایی منبر می‌رفت و بقیه هم که چیزی برای گفتن نداشتند، باید به او گوش می‌سپردند، چون او متوجه بود با ظهور صفویه چه فتحی در حال وقوع است. جناب شیخ بهائی باید سنتی را که در حال محقق‌شدن بود به مردم متذکر می‌شد، بقیه هم باید خطی را که این مردِ حکیم و آگاه به زمانه متذکر می‌‌شد دنبال کنند. شیخ بهائی از آن جهت آگاه به زمانه بود که شیخ‌الاسلام دولت صفویه است. جناب شیخ بهائی چون زمانه‌ی خود را درست می‌شناخت، و متوجه آینده‌ای بود که در حال وقوع است شخصیتی بسیار پر کار و پر توان و پر فکر شده بود. آن زمان کشکولی می‌نویسد که باید خیلی چیزها را از آن طریق بگوید. درست است که عنوان کشکول دارد اما نگاه کنید چه اندازه حرف حسابی در این کتاب وجود دارد. پس از آن‌که شیخ‌بهایی حرف‌هایش را زد و همه فهمیدند در چه تاریخی قرار دارند، دیگران نظرات و برداشت‌های خود را از زمانه‌ای که در آن به‌سر می‌بردند، به میان آوردند و فرهنگ گفتگو شروع شد. حال باید علاوه بر شیخ بهائی دیگران هم در جاده‌ای که با دولت صفویه گشوده شده، حرکت داشته باشند و آنان نیز سخن بگویند، چرا که شرایط، شرایط ظهور فرهنگِ «اَلْمُؤمنُ مِرآت الْمُؤمِن» شده است. این مرحله‌ی دوم تاریخ است که یک ملت باید در آن قرار گیرد.

عقلانیت یعنی فکرکردن نسبت به آینده‌ی تاریخ خود، آینده‌ای که در عین دوربودن قابل احساس و قابل دسترسی است. آینده‌ای که فاصله‌گرفتن از گذشته نیست. به همین جهت خواستم بحث را از دوران صفویه شروع کنم و بعد تطبیق آن با انقلاب اسلامی را بیان کنم. ما مدت‌ها بعد از صفویه واقعاً وضع‌مان خوب بود.[[1]](#footnote-1) در اواخر صفویه است که گرفتار بحران شدیم. آقای دکتر موسی نجفی نکات خوبی در این مورد دارند. ما در دوران صفویه هویت خاصی را به میان آوردیم. از طرفی مقابل دولت عثمانی با روحیه‌ی تکفیرِ شیعیان ایستاده‌ایم. از طرف دیگر راهی به سوی اروپا گشوده‌ایم. مثلاً نامه‌ی شاه عباس به پادشاه آلمان نشان می‌دهد که ما اعتباری در اروپایِ آن زمان داشته‌ایم. شاید باور نکنید که چه چیزهایی به دنیا صادر می‌کرده‌ایم. بنده امروز هم نمی‌دانم چگونه این‌همه انضباط در کار بوده است! می‌خواهم بگویم باید اول روشن شود که در تاریخ پانصدساله‌ی اخیر جای ما کجاست تا معلوم شود اکنون که این‌جا نشسته‌ایم در کجای تاریخ خودمان قرار داریم؟ خانه‌های اصفهان آن زمان در اوج هنرمندی ساخته می‌شده، خانواده‌ی ما به طور موقت در خانه‌ای بودند که بر روی نقاشی‌های زرنگار آن گچ کشیده بودند. چرا چنین کرده بودند؟ سؤالی است که برای من روشن نشد. بنده این کار‌ها را به داعشی‌های شیعه نسبت می‌دهم که با زیبایی‌ها مخالف بودند، در حالی‌که زیبایی‌ها غذای روح انسان است. مدرسه‌ی ملاصدرا در شیراز را ملاحظه کنید، فرزند اللّه وردیخان، معمار سی و سه پل اصفهان، آن را ساخته، ببینید چه اندازه سلیقه در آن به‌کار برده شده است.

هنوز در بین ما مذهبی‌ها معلوم نشده که راستی شکوه و جمال را نمی‌خواهیم یا تجمل را؟! جمال را که باید دوست داشته باشیم، البته آن‌جایی که تجمل است، ایراد دارد. شما اگر به سامرّا مشرف شده باشید و زیرزمینی را که تازه بنا شده است ملاحظه کنید، یقیناً آن را جمال می‌یابید. رنگ آبی لاجوردی در آن غوغا کرده است. می‌خواهم بگویم ما حتماً جمال و شکوه را می‌خواهیم. حرم ائمه«علیهم‌السلام» و این آینه‌کاری‌ها، فرهنگ خاصی را تداعی می‌کند. اتاق آینه یعنی اتاق صورت‌هایی که جسم ندارند. می‌خواسته‌اند افراد با حضور در آن رواق‌ها به برزخ منتقل شوند، شاید مردم در حال حاضر این احساس را به جهت غلبه‌ی عقل جزئی، نداشته باشند ولی آن‌کس که مبنای آن را گذاشته، روی حساب گذاشته است.

خواستم عرض کنم صفویه یک فکر و فرهنگ بود و با امثال شیخ بهائی و میرداماد و میرفندرسکی، همراه با روح ایرانی چنین فرهنگی ظهور کرد. شیخ بهائی فقیهی است که در عین حال عارف و حکیم و سیاستمدار است. شیخ بهایی، یک امام خمینی در زمان خودش می‌باشد، جامعه به این خودآگاهی رسیده بود که حیاتی مناسب آن تاریخ برای خود شکل دهد و لذا اندیشه‌ها به میان آمد و توانستند اندیشه‌های خود را به «گفت» آورند و تفاهم کنند. بنده تلاش کردم در کتاب «سلوک ذیل شخصیت امام خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه»» بگویم گمشده‌ی ما تفاهم است و تفاهم با زندگی ذیل شخصیت حضرت امام می‌تواند در بین ما شکل بگیرد. تفاهم، غیر از تأیید است. این چندان مطلوب نیست که شما من را تأیید کنید و من شما را، این مریدبازی است. اما تفاهم به این معناست که بنده لااقل بفهمم شما چه می‌گویید. تفاهم یعنی یکدیگر را بفهمیم، نه این‌که تأییدکننده یکدیگر باشیم. ما آن تفاهم را از دست داده‌ایم. با پرسش و به ظهورآمدن گفت‌وگو و دیالگ می‌توانیم همدیگر را در جهانی گشوده درک کنیم و نه در جزیره‌های منقطع. نظر به گذشته‌ی تاریخی که در آن هستیم، نظر به وجوهی از امروزمان است برای حضور در آینده.

قاجار بر عکسِ سلسله‌ی صفویه ما را از حیات جمعی‌مان محروم کرد و فرهنگ تحت تأثیر مدرنیته را وارد زندگی‌ها کردند. وقتی ناصرالدین شاه برود از اروپا خاک باغچه و عروسک بخرد، معلوم است کار جامعه به کجا می‌کشد. می‌گوید خاک‌های بلژیک بهتر از خاک‌های ایران است! ببینید تا کجا ما از دست رفته‌ایم. شاهِ مملکت عروسک وارد کند! تازه پول هم نداشته و از بانک‌های خود اروپا استقراض کردیم تا عروسک بخریم. این‌ها را به این جهت می‌گویم که یادمان باشد ما در چه تاریخی بودیم و چگونه از یک طرف شیخ بهایی‌ها سنت زندگی در آن تاریخ را نشان دادند و شرایط گفت‌وگو و دیالوگ فراهم شد و ما از طرف دیگر در مرحله‌ای یعنی با قاجار آن گذشته را از دست دادیم. پیش از آن‌که سنت حضور در آن تاریخ که امثال شیخ بهائی به صحنه آمدند، معنا پیدا کند ما با هم حرف نداشتیم. برای یکی از این عزیزان که گفته بود بیایید بنشینیم با هم صحبت کنیم، عرض شد مشترکاتی که می‌خواهیم در صحبت‌مان محور قرار بدهیم، چیست؟ تا پس از فهم آن مشترکات با هم صحبت کنیم، وگرنه یک چیزی شما می‌گویی، من با آن آشنا نیستم و یا یک چیز من می‌گویم و شما با آن آشنا نیستید.

با این مقدمه‌، خواستم بگویم امروز برای فهم تاریخی که در آن زندگی می‌کنیم، دیگر دوره‌ی منولوگ گذشته است تا یکی سخن بگوید و دیگران گوش بدهند. تاریخی است که می‌شود طرف مقابلِ شما سخن بگوید و دیگران در آن گفت‌وگو وارد شوند. البته منظورم این نیست که منبر تعطیل شود؛ بلکه باید منبر برای مخاطب خود گشودگی بیاورد، نه اطلاعات. بعضی از منبری‌های ما هنوز در سی‌سال گذشته زندگی می‌کنند. از خود نمی‌پرسید چرا یک آدمی که در زمانی حرف برای گفتن دارد، در تاریخ دیگری حرف ندارد؟ مشکل اصلی کجاست؟ مشکل اصلی را من با نظر به سقراط می‌توانم بیابم. سقراط متوجه شد باید روش جدیدی به کار گیرد. مشهور است که می‌گویند روش سقراط دیالکتیکی است که همان دیالوگ است. ببینید سقراط دو کار کرد، چون دوره‌ی اسطوره تمام شده بود و تاریخ دیگری در حال ظهور بود، باید مطابق تاریخ جدید عمل کند. اصلاً تاریخ تفکر فلسفی با سقراط آغاز شده است. فعلاً کاری نداریم که تاریخ قبلی چه بوده است. ولی به هر صورت امکان ادامه آن نبوده است. حال که امکان ادامه‌ی آن تاریخ نیست، سقراط این هوشیاری را پیدا کرد که اولاً: باید حقیقت را با گفت‌وگو به ظهور آورد. ثانیاً: کاری کند که مسائل مبهم آن روزگار را به سخن در آورد که البته کار سختی است. به یکی از رفقا عرض کردم اگر امروز شما می‌خواهید مطالب بنده را بنویسید اشکال ندارد؛ اما نظر بنده این است که قوام این دوره به سخن‌گفتن از طریق صوت و گفتار است نه از طریق نوشتار و مکتوبات، همان‌طور که قوامِ مدرنیته تا زمانی کتابت بود. زمان ما هم همین‌طور با کتاب‌های شهید مطهری شکل گرفت و ما با آن‌ها زندگی کردیم. ولی امروزه اگر به یک جوان بگویی این کتاب قطور را بخوان و او بگوید خلاصه‌ی آن را به من بدهید؛ سخن و کار او را نباید تقبیح کرد، زیرا تاریخ دیگری شروع شده اشت. زمانِ ما برعکس بود. نمی‌دانم قطر کتاب «امیرکبیر» اثر آقای هاشمی را دیده‌اید یا خیر؟ بنده آن کتاب را سه شبانه روز خواندم، روزی 17 ساعت سرمان در کتاب بود. نسل ما چنین بودند، نه این‌که من این‌گونه باشم؛ زیرا قواممان را در نوشته‌ها جستجو می‌کردیم. حال این سؤال در میان است: در تاریخی که هستیم، بشر امروز قوام خود را در چه‌چیز جستجو می‌کند؟ این سؤال را نگه دارید. من هم اهل جواب‌دادن به آن نیستم، نه این‌که می‌دانم و نمی‌گویم. سقراط هم آن‌چه می‌پرسید نمی‌دانست. جوابِ سؤال‌ها در گفت‌وگو تولد پیدا کرد. از این جهت گفته‌اند سقراط، فیلسوف شفاهی است، مثل دکتر فردید.

در این جلسه شما نیامده‌اید که چند سؤال بپرسید و تشریف ببرید، آمده‌اید باب تفکر نسبت به وضع موجود را با همدیگر بگشایید و به همین جهت نمی‌خواهد جواب مشخص‌شده‌ای به شما داده شود، ولی بابی از تفکر در بین‌مان گشوده نگردد. شما به این فکر کنید که امروز قوام ما به چیست؟ می‌دانید که ارتباط روحی با یکدیگر برای به ظهور آمدن یک تمدن، از طریق با گفتگو صورت می‌گیرد. نیچه می‌گوید: «قرن بیستم قرن تعالی علم نبود، قرن به سیستم در آوردن علم بود و نتیجه‌اش این شد که علم در حد سیستم ماند و از رسیدن به کشفیاتِ برتر باز ماند». این یک نوع هوشیاری است که آدم بفهمد نگرش سیستماتیک توان درک ابعادی از واقعیات را ندارد. به خصوص واقعیاتی که مدّ نظر انقلاب اسلامی است. برای بنده چندین نوشته در مورد تمدن‌سازی از کل کشور آمده، ضعف همه‌ی آن نوشته‌‌ها این است که می‌خواهند با مناسبات تمدن غربی و تکنیک غربی و نظم غربی و عقل غربی، تمدن آینده را بسازند. در حالی‌که تمدن آینده، تمدنی است که روح‌ها با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند و به همین جهت عرض می‌کنم انسان‌ها چون با صوت و گفتار و گفت‌وگو، نسبت به مکتوبات و نوشتار رابطه‌ی بهتری برقرار می‌کنند، بستر تحقق تمدن آینده را گفت‌وگو و صوتِ افراد بهتر برقرار می‌کند. البته توجه داشته باشید که هیچ‌وقت مکتوبات به‌خصوص متون مقدس، به‌خصوص چیزی مثل قرآن از بین نمی‌رود. نمی‌دانم می‌توانیم قرآن را باید یک نوشته‌ی عادی و یک اثر مکتوب دانست و یا یک زبانِ آهنگین که با احساسات مخاطب‌اش سر و کار دارد. حضرت صادق در مورد قرآن می‌فرمایند: «كِتَابُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ عَلَى الْعِبَارَةِ وَ الْإِشَارَةِ وَ اللَّطَائِفِ‏ وَ الْحَقَائِقِ‏ فَالْعِبَارَةُ لِلْعَوَامِّ وَ الْإِشَارَةُ لِلْخَوَاصِّ وَ اللَّطَائِفُ لِلْأَوْلِيَاءِ وَ الْحَقَائِقُ لِلْأَنْبِيَاء»(بحار الانوار، ج 89، ص 103) كتاب خداى عزّ و جلّ بر چهار چيز است: بر «عبارت» و بر «اشارت» و «لطايف» و «حقايق». «عبارت» براى عوام است و «اشارت» براى خواص و «لطايف» براى اولياء و «حقايق» براى انبياء. یعنی درست است یک ساحت از قرآن عبارت است، اما همان عبارتش اشارت است و تازه اشارتش به حقیقت اشاره دارد.

با این مقدمه‌ خواستم عرض کنم شما به یاد داشته باشید که در گفتگو و یا دیالوگ است که امروزه معانیِ مخصوصِ این دوران متولد می‌شوند، می‌خواهم در این فضا به سؤالی که فرمودید نظر کنم. عرض بنده تا این‌جا این است که تلاش کنید صوت افراد صاحب‌نظر در کنار نوشته‌ها به میان بیاید. به‌خصوص که امروز در یک گوشی موبایل چند صد جلسه صوت قابل ذخیره است. این‌که می‌توانیم افراد را به صوت ارجاع دهیم خبر از آن می‌دهد که تاریخ هم برای چنین ارجاعی آماده و گشوده است و در دل این کار، گفتگو امکان بیشتری پیدا می‌کند. باید از خود بپرسیم چکار کنیم تا این دیالوگ صورت بگیرد؟ وقتی آن نوع گفت‌وگو که عرض شد صورت گرفت فهمی و اندیشه‌ای به تاریخ ما برمی‌گردد که مناسب تاریخی است که انقلاب اسلامی پدید آورده، در این تاریخ نه‌تنها فعّلان فرهنگی از سردرگمی رها خواهند شد و به خوبی متوجه‌ی حضوری خواهند شد که ما در آینده در آن قرار داریم، معتقدم کار به جایی می‌رسد که صاحبان ثروت آن‌هایی که با رانت و موج‌سواری به چنین امکاناتی دست یافته‌اند، منزوی خواهند شد و علی‌رغم آن‌که گمان می‌کردند آینده‌ی انقلاب اسلامی، همان غرب است، غربی که نقش اصلی در همه‌ی امور، حتی امور سیاسی با ثروت است، آن‌چه نقش اصلی را در امور اجتماعی و سیاسی بر عهده دارد، تقوا و تعهد نسبت به انقلاب است چیزی که در آغاز انقلاب وجود داشت و باز انقلاب به آن برمی‌گردد.

**سؤال:** در مورد بعضی سخنران‌ها گفته می‌شود سخنان‌شان در متن تاریخی که قرار داریم، نیست. هرچند آن سخنرانان در تاریخ گذشته و در جوانی‌شان سخنانِ به‌جا و مفید داشته‌اند. ما چه تدبیری می‌توانیم به‌کار گیریم برای فهم تفاوت نسلی که قبل از انقلاب در اوج جوانی با آن سخنرانی‌ها فعالیت‌شان آن‌چنان بوده که ملتی را به حرکت درآورد، با نسلی که اکنون در دست همان بزرگواران هستند و سال‌هاست مشاهده می‌کنند منابرشان خلوت‌ شده و در همین رابطه قشر جوان در نماز جمعه‌ها کمتر شرکت می‌کنند، اما به این استنباط نمی‌رسند که دوره منولوگ یا ابلاغ فردی گذشته است. چگونه است که خودشان متوجه این تغییرات نمی‌شوند؟ به نظر شما شرایط طوری است که ما نمی‌توانیم خود را با این شرایط سازگار کنیم و یا در نسبت با این تغییراتی که پیش آمده تعریف کنیم! و یا باید کار کرد تا هرچه بیشتر گویندگان متوجه شرایطی شوند که آن‌ها را در برگرفته و با توجه به فرهنگ شناخت زمانه که در آموزه‌های دینی بر آن تأکید شده، عمل نمایند و سخن بگویند؟

**جواب:** بنده قبل از این‌که به جواب این سؤال بپردازیم دغدغه‌ام این است که انتظار شما از این صحبت‌ها و سؤالات چیست و چه ‌چیزی می‌خواهید به‌دست آورید؟ آیا هنوز در تاریخی هستید که می‌خواهید چیزی بدانید یا بناست با این گفتگو منظری گشوده شود و تفکری به میان آید و نه اطلاعی بر اطلاعات‌تان افزوده شود؟ ما در مرحله‌ای بودیم که باید چیزهایی می‌دانستیم، آیا ما هنوز در آن مرحله هستیم یا بناست نسبت به مسائل روزِ روبه‌روی‌مان بیشتر تفکر کنیم؟ به همان معنایی که قرآن می‌فرماید «لَعَلَّهُم یَتَفَکَروُن». قرآن خطاب به پیامبر«صلوات‌اللّه‌علیه‌وآله» می‌فرماید وقتی مردم را متوجه اموری می‌کنی که بر آن‌ها می‌گذرد، امید بازگشت تفکر را داشته باش. به پیامبر«صلوات‌اللّه‌علیه‌وآله» می‌فرماید: «وَ أَنْزَلْنا إِلَيْكَ الذِّكْرَ لِتُبَيِّنَ لِلنَّاسِ ما نُزِّلَ إِلَيْهِمْ‏»(نحل/44) ما برای تو قرآن را به عنوان ذکر و یادآوری نازل کردیم تا برای مردم آن‌چه را برایشان نازل شده است تبیین کنی؛ «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُون‏» امید است نسبت به آن تفکر کنند. این بازگشتِ به تفکر، با اطلاع‌دادن فرق می‌کند. یک موقع از پیامبر«صلوات‌اللّه‌علیه‌وآله» برای اطلاع پیداکردن می‌پرسیم نماز صبح چند رکعت است. ولی یک وقت هم هست که حضرت مأمور تبیین چیزی هستند که بر جان ما نازل شده است. لذا خداوند به پیامبر«صلوات‌اللّه‌علیه‌وآله» خطاب می‌کند: این قرآن را بر تو نازل کردیم تا آن‌چه را بر مردم نازل شده است برایشان بگشایی. چرا؟ «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُون‏» باشد که به فکر بنشینند.

بنا بر آن‌چه عرض شد در این گفتگوها باید دغدغه‌ی خود را این مطلب قرار دهیم که چگونه نسبت به هم متذکر امری باشیم که در آن قرار داریم تا تفکر به جامعه‌ی ما برگردد. بنده وَلع این را دارم که ببینم بر شما چه می‌گذرد. پس از این جلسات و نشست‌ها انتظار نداشته باشید طاهرزاده نظرات خود را بگوید و شما هم از آن نظرات مطلع شوید و بروید. این نه‌تنها دفن طاهرزاده که دفنِ وقت و فرصت خودتان است. بنده منتظرم در این گفت و شنود آنچه که نیست ظهور کند. گوش‌سپردن به ندایِ بی‌صدای انقلاب اسلامی به همین معنا است. اگر گوش بسپاریم ناگهان می‌یابیم اندیشه‌ای به سراغ ما آمد که از جنس علم حضوری است. قصه‌ی تاریخ امروز ما این نیست که یکی بگوید و بقیه بشنوند. اگر مرحوم قاضی طباطبایی هم امروز بود و علامه طباطبایی خدمتشان می‌رفتند محال بود که مثل صدسال پیش به ایشان دستورالعمل بدهند و مرحوم علامه‌ی طباطبایی هم عمل کنند، مرحوم قاضی طباطبایی هم از آنِ این تاریخ می‌شدند، زیرا او مرد خداشناس زمانه‌ی خود بود. ملاحظه کرده‌اید که رهبر انقلاب چگونه عقل‌ها را مورد خطاب قرار می دهند، تا جامعه به بلوغ عقلی برسد.

این‌که عرض می‌کنم با شرایطی که من بگویم و شما بپذیرید به دو نفرمان ظلم می‌شود به جهت آن است که در آن صورت در این نشست‌ها چیزی شکفته نمی‌گردد و حقیقت به سراغ ما نمی‌آید حتی اگر فکر کنید بنده سؤالاتی که شما مطرح می‌کنید از قبل می‌دانم و می‌توانم جواب مناسب در اختیار شما بگذارم، باز هم ضرر کرده‌ایم. این نوع ارتباط مربوط به این زمانه نیست، زمانه، زمانه‌ای است که باید چشم انتظار افقی باشیم که در حال گشوده‌شدن است. آینده، ادامه‌ی تاریخ سیطره‌ی مدرنیته نیست. نسل آینده این نسل نیست، آن‌ها جهان دیگری دارند و در جهان دیگری زندگی را ادامه می‌دهند. رخداد تاریخی یک حادثه و یک واقعه‌ی معمولی نیست، نوعی به عرصه‌آمدنِ حقیقت است تا جهان را شکل دهد و ملتی در سایه‌ی آن زندگی کنند و هرچیز تعیّن خاص را دریابد، لذا مجال می‌دهد تا جهان به صورتی خاص به درخشش آید. اگر ما چهل سال پیش می‌دانستیم انقلاب اسلامی به این آینده مبارکی که اکنون در آن هست، که از صدها مانع گذشته است، می‌رسید، آن‌گونه فکر نمی‌کردیم و آن‌گونه عمل نمی‌نمودیم که همراه با اضطراب بود، نه این‌که نسل قبلی خطا کرد، خیر! به لطف الهی کلیات آن راه را حضرت امام و رهبری متذکر شدند و ملت هم جلو رفت ولی تصوری که از آینده داشتیم ما را بیش از حدّ نگران آینده انقلاب می‌کرد، با حمله‌ی صدام حسین نگران آینده‌ی انقلاب شدیم، در حالی‌که حضرت امام «رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» آن نگرانی را نداشتند، همین‌طور که رهبر معظم انقلاب«حفظه‌اللّه» در حال حاضر نسبت به آینده‌ی انقلاب بسیار امیدوارند. فکر می‌کردیم ما مدیر ساختن جهان هستیم لذا منتظر ظهور آینده‌ای که به ملت ما عطا شده بود نبودیم. ممکن است شما در نیمه‌ی شب با عباداتی که انجام می‌دهید بخواهید تکلیف خدا را معلوم کنید که خدایا تو باید این مقامات را به من بدهی که مثلا در عرفان به اوج برسم، و خدا هم خواهد گفت اگر بناست تو تکلیف همه‌چیز را معلوم کنی خودت هم برو آن مقامات را به‌دست بیاور. اما یک موقع می‌گویید «بیا ای دل که امشب در بکوبیم/ بیا این بار محکم‌تر بکوبیم» تا خدا به آن‌چه مصلحت می‌داند ما را هدایت کند و آینده‌ی سعادتمندی در مقابل ما قرار دهد. این غیر از آن است که ما فکر کنیم باید آینده را بسازیم و تلاش می‌کردیم تا آینده‌ی انقلاب را مطابق تصورات خود شکل دهیم.بنده زمانی معاون پرورشی اداره‌ی کل آموزش و پرورش استان اصفهان بودم که منافقین در مدارس حضور فعّال داشتند. شما فکر می کنید بنده چه اندازه باید نگران می‌بودم؟ هر اندازه فکر کنید، بیش از آن نگران بودم. از آن بدتر، زمانی بود که صدام حمله کرد. به خیال خودمان انقلاب تمام شد. شلمچه را که گرفت و تا پشت اهواز هم که آمد، فردا می‌آید اهواز را می‌گیرد و تمام می‌شود. اگر بنده به شما بگویم ضربه‌هایی در این رابطه از نظر روحی خورده‌ام که دیگر جبران نشده است؛ غیر واقع نگفته‌ام.

ما این را متوجه نبودیم که از طریق انقلاب اسلامی تاریخی در حال ساخته‌شدن است و باید در نسبت با آن‌چه پیش می‌آید خودمان را پیدا کنیم. کاری که به نظرم شهید خرازی و امثال او انجام دادند. رفقا می‌گویند در یکی از حمله‌ها شهید خرازی به نیروی‌هایش گفته بود در این عملیات همه‌تان شهید می‌شوید، هرکس می‌خواهد شهید نشود برگردد. ولی به نحوی آن سخنان را می‌گفته که آب هم در دلش تکان نمی‌خورده است. این مطالب را در راستای آن موضوع عرض می‌کنم که اگر متوجه بودیم آینده‌ی انقلاب اسلامی به حضور ما در منطقه منجر می‌شود به این صورتی که امروز ملاحظه می‌کنید، به گونه‌ی دیگری عمل می‌کردیم. این آخرین نکته را در این رابطه عرض می‌کنم و بعد جواب سؤال جنابعالی را خواهم گفت. سؤال بنده از شما روی همین نکته است که آیا تاکنون روی این مطلب فکر کرده‌اید که ما در آینده با چه نسلی روبه‌رو هستیم؟ نمی‌گویم جواب این سؤال روشن است ولی به نظرم خوب است حساس شوید. اگر منبری‌های ما روی این مطلب حساس شوند تنها کاری که می‌کنند در مقابل مخاطبانِ خود چشم‌اندازهای مناسبی می‌گشودند. ما با نسلی آنارشیستی و عصیانگر روبه‌رو نیستیم، با نسلی روبه‌رو هستیم که تعجب می‌کند چرا ما متوجه‌ی عالَم او نمی‌باشیم. حالا هم که می‌خواهم سؤال جنابعالی را جواب بدهم، جوابم به این معناست که مخاطب خود را به تفکر دعوت می‌کنم چون بناست در مقابل همدیگر افقی بگشاییم. وظیفه‌ی ما همین است. اگر این اتفاق بیفتد خود شخص امکان فکرکردن را پیدا می‌کند.

در شرایطی که با ظهور فضای مجازی، مجازها به شدت برای انسان‌ها جدّی شده است آیا شما می‌توانید در محدوده‌ی تفکری که نسبت به فضای مجازی تنگ است زندگی کنید؟ یا باید این فضای تنگ را در تاریخی که بشر جدید احساس می‌کند زمین برای او تنگ شده است، با حضور در فضای مجازی گسترش دهید؟ وظیفه‌ی ما اين است كه فضاي مجازي خاصي در مقابل فضایی که فرهنگ مدرنیته گشوده است، بگشاییم نه این‌که بخواهیم انسان‌ها را در تاریخ گذشته كه در امروز احساس مي‌شود تنگ است، نگاه داریم. اینجاست که باید روح ها را پرواز داد و این پرواز نیاز به سخنانی دارد که خیالات صاحب جمال را به میان آورد و به تعبیری باید سخنان شاعرانه را وارد میدان تفکر کرد. از خودتان نمی‌پرسید چرا پیام‌هایی که حضرت امام«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» برای حجاج می‌دادند آنقدر ادیبانه بود؟ آیا جز این است که الفاظ در ادبیات متعالی پرواز می‌کنند و اندیشه با عالم معنا به همان معنایی که عالم معنا وسعت دارد، مرتبط می‌شود. در همین رابطه گفته می‌شود زبانِ آینده باید شاعرانه باشد. شما بخواهید یا نخواهید امروز فضای رو به روی بشر بازتر شده است به آن معنا که دنیای مجازی گشوده شده است. چیزهایی که تا دیروز فکر می‌کردیم تنها آن چیزها واقعی است امروز چیزهایی برای بشر امروز واقعی شده که حسّ انسان آن‌ها را واقعی نمی‌داند، ولی از نظر نقش و تاثیر بسیار واقعی‌تر از محسوسات شده‌اند و بشر امروز با آن‌ها زندگی می‌کند، حتی فضای مجازی تعریفی از غذاها کرده است که امروز بسیاری از ما بر اساس آن تعریف غذا می‌خوریم در حالی‌که اگر کسی در آن فضای نباشد تعجب می‌کند از بودن و خوردن این غذاها.

فضای مجازی که دنیای مدرن مقابل بشر امروز قرار داده حضور در میدان وَهم است و عموماً شیطان آن را مدیریت می‌کند و ما نباید در مقابل آن از طرح خیال صاحب جمال که فرشته آن را مدیریت می‌کند، غافل شویم، همان فرشتگانی که به صورت‌های مختلف برای پیامبران و اولیای الهی ظهور می‌کردند. مگر ما در روایت نداریم که جبرائیل با هفتصد بال برای پیامبر«صلوات‌اللّه‌علیه‌وآله» ظهور می‌کرد و یا در ابتدای سوره‌ی فاطر بحث ملائکه با دو بال و سه بال و چهار بال مطرح است؟ سؤال این است که این صورت‌ها کجاست؟ آیا جز در موطن خیال به ظهور می‌آیند؟ یعنی جناب جبرائیل در خیال محمدی نزول می‌کنند. آری عقل محمدی پیام حضرت جبرائیل را می فهمد و به قلب آن حضرت آن معانی القا می‌شود. حال در تاریخی که بشر به فضای مجازی وارد شده، آیا ما نباید به نحوی به موطن خیال وارد شویم و در آن موطن زندگی کنیم؟ اگر بدانید باید خیال را در زندگی وارد کرد به‌نحوی سخن می‌گویید که آن سخنان خیال‌پرور باشد و این است معنای زیستن شاعرانه. پس باید به ظرفیت‌ زبان خود وسعت دهیم و از دیوار تنگ کلمات رسمی عبور کنیم و به کلماتی رجوع نماییم که بیشتر قدرت اشاره به حقیقت را دارند. شهید آوینی برای بنده الگوی بزرگی است. قلم آوینی شاعرانه است. لازم نیست شاعر باشد. ملاحظه کنید او با کلماتش خیال مخاطب خود را به کجا می‌برد. آن‌چنان با آن کلمات دیوارهای سرد این عالم را می‌شکافد که ناخودآگاه شما به عالم دیگر دعوت می‌شوید و افق‌های روحانیِ خیالاتِ متعالی در مقابل این نسل گشوده می‌شود. در آن صورت منبر دیگر مجموعه‌ی‌ عبارات نیست، بلکه اشارت است که سخن می‌گوید. بعضی از سخنرانان شهر و کشور انسان‌های ارزشمندی هستند زیرا همان مطالبی را می‌گویند که لازم است تا آن سخنان مقدمه برای حرف‌های بعدی شود. ولی همین عزیزان اگر نگران فردای این نسل نباشند سرنوشت همان منبری‌هایی را خواهند داشت که امروز سخنانشان بی‌روح است و هیچ امری را در مقابل مخاطبان خود نمی‌گشایند. باید جوانان را به نحوی بپرورانیم که در فردا بتوانند حضور فعال داشته باشند و منفعل نباشند.

از سوال‌تان این نکته برداشت می‌شود که چرا جوانان ما مأیوس‌اند، البته باید به آن پرداخته شود و شاید انتظار داشته باشید بنده جوابی مشخص و روشی را در میان بگذارم، ولی آن‌چه به نظر بنده مهم است درک همدیگر است در بستری که بشود به تفاهم رسید. تفاهم یعنی نظر به افقی که می‌شود ما‌ خود را در آن ببینیم و نسبت به بودنِ همدیگر چشم‌ها را بر هم نگذاریم، در آن صورت تاریخی گشوده می‌شود که از آن مشکلی که می‌فرمایید، عبور خواهیم کرد و آن تاریخ، تاریخِ تفاهم اندیشه‌ها است. نظر بنده این است که سیره‌ی حضرت امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» در این تاریخ همان بستری است که می‌توان در آن به تفاهم رسید حتی مقام معظم رهبری«حفظه‌اللّه» هم خودشان را در افق گشوده‌ی حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» می‌بینند. آقای هاشمی رفسنجانی متوقف شد چون بدون حضور در بستر تاریخی حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» فکر می‌کرد. آقای منتظری هم همین‌طور، این جمله‌ی خود آقای منتظری است که گفت آقای خمینی فقیه است من هم فقیهم، غافل از این‌که امام خمینی«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» بستر تاریخی ماست و شرایط معنا بخشی به این ملت است. فقه یک درجه از اسلام است ولی حضرت امام خمینی نایب امام زمان در این تاریخ است، نایبِ کسی است که زمان در اختیار اوست و اوست که تکلیف هر زمانی را تعیین می‌کند. از این جهت به جای آن‌که حضرت امام«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» را به عنوان یک فقیه بنگریم و با سایر فقها مقایسه کنیم، بهتر است به تعبیر رسول خدا«صلوات‌اللّه‌علیه‌وآله» او را در معنای نبوت بنگریم بدون آن‌که پیامبرش بدانیم. از پيامبر خدا«صلوات‌اللّه‌علیه‌وآله» داريم انسان اگر با قرآن و فرهنگ قرآن مأنوس شد به جايي مي‌رسد که: «فَكَأَنَّمَا أُدْرِجَتِ النُّبُوَّةُ بَيْنَ جَنْبَيْهِ وَ لَكِنَّهُ لَا يُوحَى إِلَيْه‏»[[2]](#footnote-2) گويا نبوت در بين دو پهلوي او درج شده ولي به او وَحي نمي‌شود.

**سؤال:** همین جمله‌ای که می‌فرمایید: «زمانه تغییر کرده و با روش دیگری باید رابطه ها را در بین خود تعریف کنیم». مطلبی نیست که بزرگوارانِ هم‌نسل شما آن را قبول کنند. آیا می‌توان امیدوار بود تا آن‌چه را شما تحت عنوان گفت و گو در این زمان مطرح می‌کنید با آن افراد به میان آورد و آن‌ها بپذیرند که نباید بر گفته‌ی خود اصرار بورزند و انتظار داشته باشند بقیه قبول کنند؟ آیا فکر می‌کنید آن بزرگواران حاضرند نسبت به سخنان نسل‌های بعدی فکر کنند، به امید آن‌که به قول شما در آن گفت‌وگو، حقیقت به ظهور آید؟

**جواب:** اول از همه این نکته فراموش نشود که باید نسبت به عرایض و نظرات بنده مناقشه کنید تا گفتگو و دیالوگ‌مان بستر تولد فکری شود که تا کنون غایب بود، به شرطی که گمان نکنیم مناقشه امری است منفی. عمده، شرایطی است که باید در آن شرایط سخن گفت. قرآن هم در راستای تغییر شرایط، حکم خود را هم تغییر می‌دهد. اگر به آیه‌ی ۵ سوره‌ی مائده نظر کنید می‌بینید که می‌فرماید: «اَلْیَوْم اُحِلَّ لَکُمْ الطَّیبات» امروز طیّبات برای شما حلال شده است. در حالی‌که همیشه طیّبات حلال بوده است، پس از آن به موضوع دیگری اشاره دارد که: «وَ طَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ» و طعام اهل کتاب را که تا دیروز می‌گفتیم نخورید و از آن‌ها حذر نمایید، برایتان حلال شده است و علاوه بر این «الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُومِنات» زنان مسلمان که برایتان حلال بود. «الْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذينَ أُوتُوا الْكِتابَ» زنان پاکدامنِ اهل کتاب هم برایتان حلال شد. ابتدا در آیه‌ی سوم سوره‌ی مائده فرمود: «الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ» تا دیروز نمی‌دانستیم رهبر آینده کیست اما هم اکنون معلوم شد. حال در شرایط جدید که هویتی خاص پیدا کردید ارتباط با اهل کتاب در حد استفاده از طعام آن‌ها و ازدواج با زنان آن‌ها شما را در شخصیت اسلامی‌تان استحاله نمی‌کند. «اَلْیَوْم» دوم که حلال‌بودن طعام اهل کتاب و ازدواج با زنان آن‌ها است، برای ادامه‌ی اسلام در هویت تمدنی‌اش لازم بود. به گفته‌ی علامه‌ی طباطبایی«رحمة‌اللّه‌علیه»: تا دیروز می‌گفت از زنان اهل کتاب حذر کنید ولی در حال حاضر آن قدر استحکام پیدا کرده‌اید و آنقدر در امور خود به هویت مستقلِ تعریف‌شده دست پیدا کرده‌اید که از همان خانمی که تا دیروز باید از آن حذر می‌کردید، امروز می توانید از او بچه‌دار هم بشوید، زیرا در این تاریخ معاشرت مسلمانان با اهل کتاب، منجر به دادن هویت دینی به آن‌ها می شود. ملاحظه کنید، همان اسلامی که تا دیروز در آن شرایطِ تاریخی یک حرف دارد امروز در شرایط تاریخی جدید حرف دیگری دارد و نسبت به شرایط تاریخی جامعه بی‌تفاوت نیست. علامه طباطبایی در تفسیر المیزان می‌فرماید: خداوند در این آیه می‌داند مسلمانان عادی می‌خواهند در تاریخ و شرایط گذاشته بمانند و به همین جهت با واژه‌ی «اَلْیَوْم» سخن خود را به میان می‌آورد. اگر ما قرآن را قبول داریم باید گاهی با نگاه جدیدی مسائل را ببینیم و برای آن‌ها ارزش قائل شویم.

نظر بنده این است که اکنون انقلاب اسلامی در حدّی در جهان جا افتاده است که شما دیگر مشکلات بیست‌سال گذشته را در مقابل خود ندارید، باید فکر کنیم چگونه در این تاریخ عمل کنیم. جنگ بدر را در نظر بگیرید که کفار با محاصره‌ی مدینه بقای اسلام را به خطر انداخته بودند. خداوند در این شرایط می فرماید: «فَإِذا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ»(محمد/4) چون با کفار روبه‌رو شدید گردن‌هایشان را بزنید. ولی پس از سال‌ها در جنگ احزاب پیامبر«صلوات‌اللّه‌علیه‌وآله» به کمک یکی از یارانشان کاری کردند که دشمن بدون هیچ نتیجه‌ای و بدون هیچ‌گونه درگیری به مکه برگشت. چون دیگر نیاز نبود برای اثبات هویت خود با این افراد بجنگیم. شرایط طوری در حال پیشرفت بود که پس از یک‌سال مکه هم بدون جنگ و درگیری فتح شد. تا دیروز اگر با دشمنِ ‌متجاوز مقاتله نمی‌کردیم این کار جلو نمی‌رفت، حتی در جنگ بدر نباید اسیر می‌گرفتیم و به اندازه‌ای که در جنگ بدر از آن‌ها اسیر گرفتیم در جنگ بعدی یعنی جنگ اُحد از ما شهید گرفتند.

انقلاب اسلامی و گوهر هویت‌بخشی

همه‌ی عرض بنده این است که مواظب باشید در چه تاریخی تنفس می‌کنید، مسلّم فرهنگ آینده از آنِ ماست و هویت ها به سود هویت انقلاب اسلامی تغییر جهت می‌دهد. ملاحظه کردید چگونه خانم مریلا زارعی بعد از فیلم شیار ۱۴۳ متوجه شد خود را با چه هویتی ادامه دهد. البته باید از او به اندازه خودش توقع داشت، ما متوجه نبودیم بسیاری از آن‌هایی که با تنگ‌نظری‌های خود از خود راندیم، خودشان با اختیار خودشان هویتی که انقلاب اسلامی برای بشر این دوران به میان آورده بود را می‌پسندیدند. تندروی‌های امثال مخملباف‌ها با سطحی‌نگری‌هایشان ضربه به آبروی انقلاب اسلامی و حضرت امام زد و بعد هم فرار کردند و رفتند اروپا.

هویت انقلاب اسلامی طوری است که بشرِ این دوران آن را می‌طلبد، چیزی است که به دنبال آن است فراموش نکنیم که انقلاب اسلامی عطای الهی است و عطای الهی اولاً: پایدار است.ثانیاً. یک پدیده آغازین است. یعنی راه جدیدی را در مقابل بشر می‌گشاید، راهی که ادامه‌ی مدرنیته نیست تا مثل انقلاب الجزایر پس از مدتی از نشاط و تحرک بیفتد، آن انقلاب حرکتی آغازین نبود، طالب استقلال از فرانسه بودند تا خودشان کشور مدرنی باشند و لذا عطای الهی به حساب نمی‌آمد تا پایدار بماند.

**سؤال**: این که می‌فرمایید افرادی مثل خانم زارعی از ما هستند به چه معناست یعنی ما فتوحاتی شبیه به فتح مکه در آینده خواهیم داشت که همه ظرفیت‌ها در اختیار انقلاب قرار می‌گیرد یا همین الان قرار گرفته است؟

**جواب:**.به هر دوی این امور می‌توان فکر کرد زیرا ما با انقلاب اسلامی چیزی را شروع کردیم که بشر امروز به دنبال آن است. او خودِ گم‌شده‌اش را در چیزی غیر از آن‌چه فرهنگ مدرن غرب برای او آورده جستجو می‌کند. در حال حاضر ما با سه نوع بشر روبه‌رو هستیم؛ یک نوع آن‌هایی که ماورای دنیای ظلمانی و مکر لیلُ و نهار، منتظر چیز دیگری هستند، چمران‌های این دوران که خودشان به دنبال امام خمینی این دوران می‌گردند از این نوع‌اند. نوع دیگر کسانی‌اند که وقتی با انقلاب اسلامی روبه‌رو شدند تازه به خود آمدند که عجب چه راه خوبی است. نوع سوم کسانی‌اند که نه می‌توانند به راحتی از غرب عبور کنند و نه می‌توانند غرب را بپذیرند. درصد زیادی از مردم ما این‌گونه‌اند. می‌خواهم عرض کنم این‌ها هم از آنِ ما هستند، ولی اگر آن‌‌ها را رها کنیم در جای دیگری خود را ادامه می‌دهند، مهم آن است که مواظب تنگ‌نظرهای خود نسبت به این افراد باشیم. اگر برای این افراد راه بگشاییم به این سمت می‌آیند زیرا گوهر هویت بخشی به بشریت در این تاریخ در اختیار انقلاب اسلامی است و اگر کسی غرض شخصی نداشته باشد نمی‌تواند نسبت به آن بی‌تفاوت باشد. بسیاری از این افراد با نظر به سخنان حضرت امام متوجه شده‌اند می‌توانند در این اردوگاه باشند. در انقلاب امام خمینی که بنا نبود و بنا نیست همه عمامه سرشان بگذارند و یا چادر سر کنند. انقلاب امام خمینی«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» این بود که جبهه‌ای مقابل ظلمِ استکبار با هویت دینی محقق شود. بسیاری از این افراد همین را می‌خواستند، به همین جهت در ابتدای انقلاب اسلامی آقای فردین و آقای ملک مطیعی فیلم برزخی‌ها را ساختند که سوژه و سناریوی آن فیلم چیزی شبیه آن فیلمی بود که آقای ده‌نمکی تحت عنوان اخراجی‌ها ساخت. موضوع آن فیلم این بود که عده‌ای می‌خواهند با شروع انقلاب از ایران فرار کنند که متوجه می‌شوند دشمن به کشور حمله کرده و حاج یعقوب به آن‌ها می‌گوید وقت دفاع از وطن است و آن‌ها برمی‌گردند برای دفاع از وطن.[[3]](#footnote-3) به نظر شما این افراد از طریق ساختن آن فیلم چه می‌خواستند بگویند؟ جز این است که می‌خواستند بگویند درست است که ما از شما نیستیم و داریم از ایران می‌رویم اما مملکت ما با همین هویت که عملاً شما انقلابی‌ها در آن حاکم هستید، برای ما هم پذیرفتنی است. کجای این مطلب بد است که بگوییم چون فردین در آن فیلم بازی کرده و چون فردین قبلاً آدم درستی نبوده او را نمی‌خواهیم؟ چرا فردی را که می‌خواهد برگردد، نپذیریم و از آنِ خود نکنیم؟ البته بنا نیست ما در اردوگاه آنان قرار گیریم ولی چه اشکال دارد که آن‌ها را در اردوگاه خود بپذیریم.

در هر حال اگر ما یکدیگر را نفهمیم هر کدام به جزیره‌ای تبدیل می‌شویم جدای از دیگری و اگر ما جزیره‌ها شدیم انقلاب اسلامی به آن‌جایی که باید برسد نمی‌رسد. آیا در حال حاضر ما باید آقای روحانی را به عنوان رئیس جمهور کشور با همه ضعف‌هایی که دولت یازدهم و دوازدهم دارد، بفهمیم یا چون مثل ما فکر نمی‌کند او را خائن بدانیم؟ به نظر بنده این افراد نه خائن‌اند و نه مزدور، یک فکرند ولی آن‌گونه که امثال بنده از انقلاب اسلام برداشت داریم آن‌ها چنان برداشتی ندارند و به نظر ما برای انقلاب مشکل ایجاد کرده‌اند و ایجاد می‌کنند ولی مشکل را بیشتر کسانی ایجاد می‌کنند که می‌خواهند به روش‌های غیر معمول، به جای آن‌که انقلاب را از آن‌ها عبور دهند، آن‌ها را حذف می‌کنند.

به تعبیر بنده، جریانی که آقای روحانی جزو آن است، از جنس انقلاب اسلامی نیست، ولی با این‌همه باید بفهمیم آقای روحانی و صاحبان آن فکر چه دغدغه‌هایی دارند؟ چرا این‌گونه عمل می‌کنند؟ چه می‌خواهند بگویند؟ آیا اقلش این نیست که می‌خواهند یک نوع استقلال، مثل استقلال ترکیه، برای ایران ایجاد کنند؟ معتقد شده‌اند حال که ما نمی‌توانیم روبه‌روی استکبار بایستیم از اصرار بر شعارهای انقلاب دست برداریم تا جامعه‌ی جهانی ما را بپذیرند و بهانه به دست آمریکا ندهیم. این افراد زمانی انقلابی بودند، ولی به تحلیل دیگری رسیدند و تفاهم یعنی این افراد را با این هویت بفهمیم، نه آن‌که تأیید کنیم.

نظر بنده این است ما به آن بلوغی که نیاز باشد تا غیر خود را بفهمیم، نرسیده‌ایم، هنوز یکدیگر را نمی‌فهمیم. به عقیده‌ی بنده اگر بخواهیم تفاهم داشته باشیم لازمه‌اش تفاهم بر سیره‌ی حضرت امام«رضوان‌اللّه‌تعالی‌علیه» است. آقایان به زبان بی‌زبانی می‌گویند ما را در إزای استقلال ایران بفهمید. نظرم این است که آقای هاشمی در این اواخر - یعنی ده سالی که در مجمع تشخیص مصلحت امثال آقای حسین بشیریه و آقای سریع‌القلم تئوری‌پردازی کردند- گرفتار نوعی استحاله شد. لذا آقایان رسیدند به این‌که نمی‌توانند به روش امام روبه‌روی استکبار بایستند، در عین آن‌که نمی‌خواهند از اقمار نظام استکباری باشند. آیا نمی‌توان طوری انقلاب اسلامی را ادامه داد که این افراد با این طرز تفکر هم جایی داشته باشند و اگر کفه‌ی حضور ماها بیشتر شد آن‌ها مخالفتی نکنند و اگر کفه‌ی حضور آن‌ها بیشتر شد ما بدون تقابلِ مستقیم بر سیره‌ای که قبول داریم مستقر باشیم و کار را جلو ببریم؟

**سؤال:** همین‌طور که می‌فرمایید اگر ما در حوزه‌ی هنرمندان آن‌گونه که بیشتر حذفی بوده است ادامه دهیم، اکثر قشر هنرمند را از دست می‌دهیم، در حالی‌که این قشر حتی در بین جوانان جایگاهی دارند و آن جایگاه در حال استحکام بیشتر است.

**جواب:** ابتدا باید متوجه این امر شد که آیا این طور نیست که اکثر هنرمندان کلیت نظام اسلامی را پذیرفته‌اند و دوست دارند در همین نظام بمانند؟ منتهی مکر لیلُ و نهار بر آن‌ها و بر اکثر مردم غلبه دارد؟ عمده آن است که متوجه باشیم کجای تاریخ خود هستیم. از یک طرف انقلاب اسلامی افقی را در مقابل مردم قرار داده که در آن می‌توانند زندگی سالمی داشته باشند و از طرف دیگر آن‌قدر برخوردِ امنیتی داشته‌ایم و آن‌چنان به هنرمندان تصور غلطی از خود داده‌ایم که باور نمی‌کنند نظام اسلامی جایی و جایگاهی برای این قشر قائل است. شما سخنان خانم پوری بنایی را در جلسه‌ی ترحیم ملک مطیعی دیدید. بنده به این افراد هیچ ارادتی ندارم ولی این‌ها می‌خواهند در ایران بمانند و گله دارند چرا جمهوری اسلامی این‌قدر ظلم به امثال ملک مطیعی کرده است. چون چند وقت پیش آمدند با ملک مطیعی از طریق تلویزیون ایران ارتباط گرفتند و آقای مهران مدیری را مأمور کردند تا با او مصاحبه کند و در تلویزیون آن را پخش کنند. همه‌ی این کارها شد، ولی عده‌ای اجازه ندادند آن فیلم پخش شود. حالا شما حساب کنید با این فرد با هزار امید مصاحبه کنند. ملک مطیعی می‌خواهد در آن مصاحبه بگوید من همان شخص لوطی هستم که مواظب ناموس مردم بوده‌ام؛ و به نحوی می‌خواهد خود را بازسازی کند، ولی یک مرتبه این‌طور با او برخورد کنند! ملک مطیعی که مرحوم قاضی طباطبایی نیست که اگر جمله‌ی خلق به او بی‌محلی کنند مشکلی برایش نباشد. این شخص می‌خواهد خود را در ملت ایران جستجو کند، حال عده‌ای به نام مذهب مانع شوند. حرف آن خانم این بود که چرا اینقدر ظلم می‌کنید.

آن خانم از جبهه‌ی ما نیست ولی می‌گوید حال که ما شما را پذیرفته‌ایم که حاکم باشید، نمی‌خواهیم هم از جبهه شما باشیم ولی می‌خواهیم در این کشور زندگی کنیم آیا جا دارد یا ندارد؟ اساساً باید فکر کنیم آیا تمدن اسلامی برای این‌گونه آدم‌ها جایی قائل است یا نه؟ نظر بنده آن است که اگر نگاه تمدنی به نظام اسلامی داشته باشیم و نه نگاه قبیله‌ای و جزیره‌ای، این افراد در این نظام جا دارند. باید بتوانند به عنوان شهروند و با حق شهروندی در این جامعه زندگی کنند، هرچند تعلقی به انقلاب اسلامی نداشته باشند، ولی ما نشان ندادیم که انقلاب اسلامی چنین وسعتی دارد. آیا انتظار دارید با توجه به آن‌چه گذشته است این‌ها هنوز به ما اعتماد کنند و از ما ناامید نباشند؟ این افراد برای خودشان از نظام اسلامی تعریف دیگری دارند غیر از آنچه در ذات انقلاب ایران و در اهداف رهبر انقلاب هست.

بحث دیگری پیش می‌آید که متوجه باشیم ما در نسبت به انقلاب اسلامی در جایگاه سقیفه نیستیم، سقیفه‌ی شیعه داریم و سقیفه‌ی سنی. سقیفه یعنی حاکمیت جدید ولی در همان بسترِ جاهلیت، بر عکسِ غدیر که حاکمیت جدید است در بستر اسلام. عبادات فردیِ صاحبانِ فرهنگ سقیفه و فرهنگ غدیر، هر دو اسلامی است ولی در دو بستر. همین امر در مورد انقلاب اسلامی پیش آمده و در مورد هنرمندان هم مطلب همان است که ما در حال حاضر جایگاهی برای قشر هنرمند قائل نیستیم تا آنها کمک کنند ما از جاهلیت مدرن به سوی هنر قدسی حرکت کنیم. حضرت علی وقتی دیدند خلیفه در مسیری حرکت می‌کند که امثال ابوسفیان ترسیم کرده‌اند سعی کردند راه دیگری پیشه کنند تا فرهنگ غدیر فراموش نشود و آن فرهنگ به حاشیه نرود، در همان راستا است که ما امروز شیعه هستیم و در همین رابطه با نظر به حقیقت انقلاب اسلامی که بیرون از فرهنگ مدرنیته است ما می‌توانیم راهی را که رهبر معظم انقلاب«حفظه‌الله» گشوده‌اند طی کنیم. تفاوت آنچه در انقلاب ما پیش آمده با آنچه در صدر اسلام برای نهضت اسلامی پیش آمد آن است که در صدر اسلام علی«علیه‌السلام» خانه‌نشین شدند و ما از این لحاظ در آن تاریخ نیستیم زیرا رهبر انقلاب، انقلاب را در همان بستری که امام آغاز کردند جلو می‌برند، البته سقیفه‌سازانِ انقلاب بیکار نیستند. ولی همه چیز حکایت از آن دارد که تاریخ به نفع انقلاب اسلامی جلو می‌رود و انقلاب اسلامی به سرنوشتی که سقیفه بر اسلام تحمیل کرد گرفتار نمی‌شود و رهبر انقلاب به‌خوبی سعی دارند هویت انقلاب اسلامی را تثبیت کنند. کافی است ما خودمان را در آن هویت نگاه داریم و در آن هویت معنا کنیم، با وجود همه‌ی مشکلاتی که در آن هستیم چون توان بازخوانی خود را داریم در جای دیگری می‌توانیم خودمان را ببینیم و به جهت خطاهای گذشته، از آینده‌ی خود مأیوس نباشیم.

**سوال:** باید به جایگاهی فکر کنیم که از یک طرف قدیمی‌ها و نسل گذشته‌ی انقلاب قرار دارند و از طرف دیگر نسل امروز مدنظر باشد. از یک طرف قدیمی‌ها هستند که دائماً برداشت خود از اسلام و انقلاب را اصیل می‌دانند و بر آن تاکید دارند و از طرفی هم جوانانی هستند که به نظر می‌آید تا حدی هم اهل فکرند و هم اهل انکار و اعتراض. و ما در شرایطی هستیم که در آن شرایط اعتراض و انکار آن‌ها خوب تبیین نمی‌شود، زیرا آن اعتراض‌ها، اعتراض نسبت به تفسیری است از انقلاب که امروز آن تفسیر کارایی لازم را ندارد و شما از آن سخن گفتید. ولی نسل گذشته آن انکار و اعتراض را به انکار انقلاب و انکار اسلام حمل می‌کنند. به نظر شما اگر بخواهیم راه عبوری در این میان ایجاد کنیم که هم پشتیبانی گذشتگان را داشته باشد و هم نسل جدید خود را بر سر سفره‌ی انقلاب احساس کند و مفاهمه‌ای صورت گیرد، چه چیزی باید اتفاق بیفتد؟

**جواب:** هر دو نسل باید متوجه‌ی آینده‌ی تاریخی انقلاب باشند. اجازه دهید جهت روشن‌شدن این مطلب به یکی از موضوعات مهم تفکر نظر کنیم که همان «زمان‌شناسی» است و از خود بپرسیم ما چه گذشته‌ای را باید گذشته خود ببینیم و چه گذشته‌ای را گذشته‌ی خود نبینیم و چه آینده‌ای را باید آینده‌ی خودمان بدانیم و چه آینده‌ای آینده‌ی ما نیست؟ در این رابطه خوب است روی این موضوع فکر کنیم که به هیچ‌وجه نمی‌توانیم به گذشته بازگردیم، ولی می‌توانیم از بستر گذشته‌ی خود آینده‌ای متعالی برای خود بسازیم و بدانیم نه این توسعه‌ی غربی توسعه‌ای است که تقدیر و حوالت تاریخی ما است و نه گذشته‌ی ما می‌تواند تقدیر امروز ما باشد، آینده‌ی منهای عبور از حال، یک آینده‌ی آرمانی و خیالی است. این سخن را عرض کردم تا این حساسیت ایجاد شود که نحوه‌ی حضور در آینده چگونه باید باشد. بعضاً به نسل جوان می‌گوییم بنشینید ما می‌خواهیم برای شما فکر کنیم، در حالی‌که خود آن‌ها در جای خود و مناسب تاریخی که آن را فرا گرفته، فکر می‌کنند. لذا در چند گروه باید حساسیت ایجاد شود. در قدیمی‌ها باید این حساسیت ایجاد شود که اگر می‌خواهید در آینده حاضر باشید باید نسبت به آینده، تنها ادامه‌ی گذشته را دنبال نکنید. جستجوی گذشته در آینده توهُّم است و از طرفی نسل جوان هم باید حساس باشد که آینده، آینده‌ای نیست که از دستش خارج شده باشد. گذشته، مهم است اما برای زندگی در حال و آینده. بعضی‌ها در گذشته زندگی می‌کنند ولی بعضی‌ها گذشته را می‌خواهند برای زندگی در حال و آینده. پس باید از گذشته استفاده کرد ولی سابقه‌ی حضور نسل ما در گذشته نباید وسیله‌ای شود که از آن سوء استفاده کنیم و متوجه حضور تاریخی اسلام در آینده‌ی تاریخش نباشیم، مشکلی که برای امثال طلحه و زبیر پیش آمد. زمان امیرالمؤمنین«علیه‌السلام» بیست، سی‌سال است که پیامبر«صلوات‌اللّه‌علیه‌وآله» رحلت کرده‌اند و امیرالمؤمنین«علیه‌السلام» هم بالاخره مدتی حاکمیت جهان اسلام را در دست گرفتند. طلحه و زبیر با آن ثروت‌های نجومی رسیدند که ابی‌الحدید ذیل شرح خطبه‌ی سوم نهج البلاغه آمار آن ثروت‌ها را آورده است که پس از مرگ آن‌ها، با تبر طلاهای باقی‌مانده از آن‌ها را تقسیم می‌کردند. آن‌قدر اسب و شتر و کنیز داشتند که به قول بعضی از محققان یک امپراطوری به حساب می‌آمد.

درست در همین زمان که امکان اشرافیت تا این حد فراهم است علی«علیه‌السلام» هم در قید حیات‌اند ولی به چیز دیگری می‌اندیشند و آینده‌ی دیگری را مدّ نظر دارند. یک تاریخ است که هم امکان اشرافیت تا آنجا در آن اوج می‌گیرد و در همان حال امکان بودن بر عهدِ محمدی«صلوات‌اللّه‌علیه‌وآله» در آن تاریخ فراهم است. آن وقتی علی«علیه‌السلام»، آن علیِ متعالی شدند که امکان آن برایشان بود تا آن‌که آن حضرت هم طلحه و زبیر شوند، ولی آن حضرت به جای آن‌که مشغول ثروت‌اندوزی شوند به آینده‌ی اسلام فکر می‌کردند، آینده‌ای که آینده‌ی اسلام است و ما اگر آن گذشته را مدّ نظر داشته باشیم آینده‌ی خوبی خواهیم داشت، و امثال طلحه و زبیر به آینده‌ی خود مشغول شدند نه آینده‌ی اسلام و عملاً آینده‌ی درخشانی را که می‌توانستند داشته باشند از دست دادند در صورتی که امیرالمومنین«علیه‌السلام» در عین داشتن زندگی خوب، به آینده‌ی اسلام فکر کردند. در شرایط دولت سازندگی چنین شرایطی پیش آمد و عده‌ای به فکر آینده‌ی دنیایی خود افتادند و ثروت‌های میلیاردی به جیب زدند و رهبر انقلاب هم در همان شرایط به چیز دیگری فکر کردند، به جای تلاش برای توسعه به روش غربی که در آن بستر، مال‌اندوزی عده‌ای فراهم می‌شود، مقام معظم رهبری مسیر خود را رفتند و عده‌ای هم مسیر خود را. یکی در آینده‌ی انقلاب اسلامی که تنها آینده‌ی بشر این دوران است حاضر شد و یکی هم بی‌آینده ماند با میلیاردها ثروت، مثل طلحه و زبیر با آن سابقه‌ی انقلابی. در همان زمان هم مالک اشتر و محمد بن ابوبکر بودند با صفای کامل و هنوز هم هستند این معنی حضور در گذشته است برای استفاده امروز و آینده. ما در قله گذشته، افق حال و آینده را می نگریم می‌توانیم از آن گذشته استفاده کنیم.

آن‌چه عرض شد جواب سؤال شما نبود. بنده نمی‌توانم بگویم واقعاً ما چه باید بکنیم؟ نظر بنده این است که حساسیتی نسبت به این‌که آینده‌ی ما آینده‌ی دیگری است داشته باشیم و مرتب این را به یکدیگر متذکر شویم، چیزی که رهبر معظم انقلاب«حفظه‌اللّه» بر آن تأکید دارند، پس اگر آینده، آینده‌ی دیگری غیر از امروز و دیروز است، آن‌هایی که در آن آینده حاضر نشوند در بی‌آیندگی و پوچی به‌سر می‌برند، هرچند برای آینده‌ی خود ثروت‌ها اندوخته باشند.

همه‌ی سخن در این است که می‌توان بر اساس شواهد موجود متوجه شد آینده، آینده‌ی خاصی است. حال یا ما و شما هم‌اکنون در آن آینده حاضریم یا حاضر نیستیم و در بی‌آیندگی به‌سر می‌بریم، همان نوع بی‌آیندگی که هایدگر و گادامر به‌خوبی برای غرب و تفکر غربی متذکر هستند. ببینید این دو دانشمند و فیلسوف غربی اولاً: زودتر از ما با مدرنیته و اوج ظلمات مدرنیته آشنا شده‌اند. ثانیاً: انسان‌های متألهی بوده‌اند. به همین جهت گادامر در مورد استادش یعنی هیدگر می‌گوید: تمام تلاش هیدگر خدا بود ولی نه خدای کلیسا و نه خدای مفهومی و متافیزیک، بلکه خدای وجودی و حضوری. به همین جهت از دیدگاه آن‌هایی که خداوند را تنها در مفهوم واجب‌الوجود دنبال می‌کنند، هایدگر ملحد است. ممکن است برای شما هم این سؤال باشد که چرا آقای دکتر رضا داوری اردکانی برای نظرات خود از خدا و پیغمبر و آیه شاهد نمی‌آورد؟ چون او می‌داند با توجه به تصوری که مخاطبان او در این زمانه از خدا دارند، اگر از خدا حرف بزند، از خدای حضوری حرف نزده است زیرا با تصوراتی که ما از خدا داریم خدایی مدّ نظر ما قرار می‌گیرد که خدای پیامبران نیست. خوب است رفقا از این شخصیت‌ها و حساسیت‌هایشان غافل نباشند. رفقا می‌گویند ما که «قال الصادق و قال الباقر» داریم چه نیازی به هایدگر و گادامر داریم؟ به هایدگر و گادامر به عنوان راهنما نیاز نداریم ولی اگر در این زمانه بخواهیم «قال الصادق و قال الباقر» را بفهمیم، می‌توانیم از دقت‌های امثال آن‌ها استفاده کرد. وقتی ما مسأله نداریم امامان ما با ما حرف نمی‌زنند. ما حتی وقتی فصوص‌الحکم ابن‌عربی را می‌خوانیم برای فهم بهتر قرآن می‌خوانیم تا متوجه شویم قرآن چگونه با مسائل ما برخورد کرده و چه راه‌کارهایی داده است. وقتی ابن‌عربی در فصوص‌الحکم سخن می‌گوید اشارات قرآن برای ما گشوده می‌شود. هیدگر روح مدرنیته را در دست دارد و ما را متوجه‌ی مسائل این زمان می‌کند، وقتی مسائل خود را در این زمان فهمیدیم دیگر مائیم و قرآن و سیره‌ی امامان معصوم«علیهم‌السلام».

رفقای نسل گذشته در عین تعهدی که نسبت به اسلام و انقلاب دارند، تفکر نسبت به زمانه‌ را جدی نمی‌گیرند، به همین جهت هم تحمل صحبت‌های آن‌هایی که مثل آن‌ها فکر نمی‌کنند برایشان دشوار است زیرا تلاش نمی‌کنند تا ببینید سخنان نسل جوان به کجا اشاره دارد و در این رابطه کمتر جستجو می‌کنند. آیا نمی‌توانیم حساسیتی ایجاد کنیم که لااقل یکدیگر را جستجو کنیم.

**سؤال:** با توجه به تحلیلی که داشتید و با توجه به تغییر و تحولاتِ پیش‌آمده و به تعبیری با توجه به این‌که زمانه تغییر کرده است؛ این‌که بعضی از بزرگواران فرموده‌اند بحران‌هایی که در حال حاضر داریم به یک معنا بدتر از آن‌ها را در دهه‌ی شصت از سر گذرانده‌ایم، آیا این تشبیه با توجه به آن‌چه فرمودید سازگار است؟ شما این تشبیه را چگونه می‌بینید؟

**جواب:** از جهتی همین‌طور است و ما تحولاتی مثل تجاوز صدام را با پشتیبانی جهان استکباری که از او داشت از سر گذرانده‌ایم. ولی عنایت داشته باشید چرا ما با چنین بحران‌هایی روبه‌رو شده‌ایم؟ اگر عرایض 20 سال گذشته‌ی بنده را دنبال بفرمایید، واژه‌ی «بحرانِ در آینده» یکی از تکراری‌ترین واژه‌هایی است که بنده به‌‌کار برده‌ام و عرض بنده آن بود که با آن نوع ورودی که دولت سازندگی بعد از دفاع مقدس شروع کرد، ما در آینده حتماً با بحران‌هایی روبه‌رو خواهیم بود و امروزه با آن بحران‌ها روبه‌روئیم. تئوریسین‌های دولت سازندگی نفهمیدند انقلاب اسلامی از کجا ضربه می‌خورد. آن‌ها دشمن انقلاب اسلامی نبودند، ولی متوجه نبودند اگر تلاش نشود انسانِ تراز انقلاب رشد کند، افرادی به صحنه می‌آیند که انقلاب را ارث پدرشان می‌دانند و به دنبال انواع رانت‌ها و امتیازها برای خود هستند. به گفته‌ی مولوی:

مرد میراثی نداند قدر مال رستمی جان کند مجان یافت زال

زال در این‌جا فرزند رستم است و نه پدر آن. می‌گوید اگر فکر کردید چیزی ارث پدرتان است به جای آن‌که نسبت به آن مسئولیت احساس کنید، طلب‌کار خواهید بود. ما باید هویت انقلاب اسلامی را بیرون از نگاه غرب به انسان‌ها می‌شناساندیم تا کمال انسان را در اشرافیت نداند‌. اگر می‌دانستیم بیش از آن‌که انسان نیاز به رفاه از جنس غربی دارد، نیاز به معناداری دارد؛ این بحران‌ها را نداشتیم، تا عده‌ای برای معنابخشی به خود به دنبال ثروت‌اندوزی باشند. پس تا این‌جا بحث در کوتاهی‌های ما است. ولی بحث دیگری هم هست و آن این است که آیا این عطیه‌ی الهی، یعنی انقلاب اسلامی، عطیه‌ای است که با روحیه‌ی سقیفه‌ی انقلاب اسلامی دفن می‌شود؟ سقیفه، ادامه‌ی جاهلیت ابوسفیانی است در عین آن‌که دیگر بت پرستیده نمی‌شد اما همان خط ادامه‌ پیدا کرد و با سقیفه حساس‌ترین منطقه یعنی شام به فرزند ابوسفیان یعنی یزید بن ‌ابوسفیان داده شد. سقیفه‌سازانِ انقلاب اسلامی هم دیگر شاه را نمی‌خواهند ولی جایگاه‌شان در این تاریخ، ادامه‌ی غرب است و نه حضور در تاریخی که انقلاب اسلامی شروع کرده است. ما می‌توانستیم گرفتار این بحران‌ها نشویم. مثل سلوک در مسیر دین که اگر مثلاً به نامحرم نگاه نکنید، راحت‌تر سجده می‌کنید، اما اگر با بودن بعضی از ضعف‌های سلوکی، رویکرد کلّی انسان رجوع به حضرت حق باشد و در آن مقاومت کند اگر رویکرد کلی‌اش رجوع به حضرت حق باشد بالاخره آن نگاه به نامحرم برای او تجربه‌ای می‌شود تا به‌کلّی خود را از آن مهلکه‌ها نجات دهد، به همان معنایی که قرآن می‌فرماید: «يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئاتِهِمْ حَسَناتٍ» خداوند سیئات آن‌ها را و آن ضعف‌ها را به حسنات تبدیل می‌کند. دو حالت پیش می‌آید؛ یا کارهای خوبی انجام می‌دهید و بدی‌ها می‌رود یعنی: «إِنَّ الْحَسَنات‏ يُذْهِبْنَ السَّيِّئات‏»(هود/114). یا کارهای خوبی می‌کنید و از بدی‌ها عبرت می‌گیرید و بدی‌ها تبدیل می‌شود به نوعی انرژیِ عزم برای ادامه‌ی کارهای خوب با شدت بیشتر. بنابراین پس از این‌که باید گفت ای کاش ما این ضعف‌ها را نداشتیم باید متوجه باشیم با همه‌ی این ضعف‌ها بسیاری از مردم ما معنا و هویت خود را با انقلاب اسلامی معنا کرده‌اند و خدای آن‌ها خدای انقلاب اسلامی است، آن ضعف‌ها تجربه می‌شود برای ادامه‌ی بهتر.

اباذر گفته بود به نام خدای محمد و ما می‌گوییم به نام خدای خمینی. به نظر بنده معرفتی اساسی در پشت این سخن خوابیده است. شما مواظب باشید این مطلب را گم نکنید که با همه‌ی آن ضعف‌ها، سقیفه نتوانست انقلاب را دفن کند و همان‌طور که حضرت علی«علیه‌السلام» هنرمندتر از آن بودند که با سقیفه به طور مستقیم درگیر شوند و از آن طریق به سقیفه هویت ببخشد. مقام معظم رهبری«حفظه‌اللّه» از خود عکس‌العملی نشان دادند مناسب با دولت سازندگی و علوی عمل کردند تا آن جریان با هویتی خاص جبهه‌ای مقابل انقلاب تشکیل ندهند.

همان‌طور که شهدا گاهی کارهایی کرده‌اند که خودشان هم نمی‌دانستند با دست آن‌ها چه کارهایی انجام خواهد شد، بعضی مواقع در انقلاب کارهایی انجام شد که بعداً معلوم می‌شود چه کارهایی بوده. بنده باز این جمله را تکرار می‌کنم که: «نه نا امید باشیم و نه از بازخوانی گذشته‌ی خود غفلت کنیم» فراموش نکنیم ضعف‌هایی داشته‌ایم به‌خصوص آن‌جایی که فضای فرهنگی را امنیتی کردیم و به بعضی‌ها ظلم کردیم و سربازان انقلاب را چون مثل ما فکر نمی‌کردند از انقلاب بیرون راندیم، با این‌همه چون جهت کلّی این انقلاب ضد استکباری است و خداوند اراده کرده است استکبار را به جهت این‌همه ظلم از طریق انقلاب اسلامی سرنگون کند، می‌توانیم ضعف‌های خود را با مقاومت هرچه بیشتر در مقابل استکبار جبران کنیم و سیئات خود را به حسنات تبدیل نماییم، إن‌شاءاللّه.

والسلام علیکم و رحمة اللّه و برکاته

1. - مقام معظم رهبري«حفظه‌الله» در باره‌ی حضور تاریخی دولت صفویه مي‌فرمايند: حوزه‏ى علميه‏ى شيعه در شامات و طرابلس و حلب و سپس در حلّه تشكيل مى‏شود كه بزرگان فقهاى حلّىِ ما، اسمشان در تاريخ و آثارشان در كتابخانه‏هاى عظيم فقاهت شيعه محفوظ و موجود است و اين روند ادامه پيدا مى‏كند تا زمانى كه سلطنت صفويه‏ در ايران تشكيل مى‏شود و مقطعى عظيم به وجود مى‏آيد. على‏رغم كسانى كه سعى كردند صفويه را ضدّ شيعه و اسلام و مفاهيم و ارزش‌هاى دينى معرفى كنند، سلاطين صفويه با همه‏ى بدي‌هايى كه در جانب حكومت و شخصيت‌هاى خودشان داشتند، حركت‌هاى بزرگِ ماندگارِ فراموش‏نشدنى‏اى انجام دادند كه يكى از آن‏ها گسترش حوزه‏هاىِ علمى شيعه است كه در آن وقت، حوزه‏ى علميه‏ى اصفهان و خراسان و قم و نجف و بقيه‏ى مناطق، به بركت آن‏ها آباد شد كه اگر كسى وارد مطالعه شود، شگفتي‌هاى عظيمى را خواهد ديد. اگر شما تا قبل از دوران صفويه، فقهاى شيعه را نگاه كنيد، تعداد ايرانيان انگشت‌شمار است؛ امّا بعد از صفويه، هركدام از بزرگان علما را كه نگاه كنيد شايد نود درصد آنان فقهاى ايرانى هستند. بعد از اين دوره، اوج حوزه‏ى نجف و كربلا و حضور تلامذه‏ى مرحوم «وحيد بهبهانى» و سپس «شيخ» و «صاحب جواهر» و تلامذه‏ى اين بزرگواران تا دوره‏ى اخير است. بعد مركزيت عظماى حوزه‏ى فقاهت به وسيله‏ى مرحوم «آيت‏اللّه حائرى» و بعد مرحوم «آيت‏اللّه بروجردى»، باز به قم منتقل مى‏شود و تا امروز ادامه دارد. اين حوزه، محصول اين سير تاريخى و نتيجه و مستحصل و زبده گُزينِ همه‏ى اين حركت عظيم علمى است كه با مهاجرت و تحقيق و علم، همراه بوده است و امروز در اختيار شماست. حوزه‏هاى علميه، موضوع يك بحث تاريخى و علمىِ بسيار مهمّى است كه بجاست كسانى از فضلاى حوزه و بزرگانى از اهل نظر، به اين مسئله به شكل متقن و محقّقى بپردازند كه مى‏بينم بحمداللّه به اين مسائل پرداخته مى‏شود.» (سخنان رهبر انقلاب در ديدار با جمعى از نخبگان حوزه‌ي علميه‌ي قم‏ 13/ 09/ 1374)

   در جاي ديگر در رابطه با نقش تاریخی صفویه مي‌فرمايند: «قبل از طلوع صفويّه‏ و بعد از دوران سلجوقيان، ايران كشورى بود كه هر بخشى از آن آهنگ جداگانه‏اى مى‏نواخت و از عزّت و عظمت ايران در آن دورانها خبرى نبود. اين عزّت را صفويّه‏ دادند. و صفويّه‏ از اردبيل طلوع كردند و خاندان عرفاى مجاهد و مبارز يعنى اولاد شيخ صفى الدّين اردبيلى توانستند اين زمينه را به وجود آورند، تا فرزندان آن‏ها ايران را به همه‏ى عالميان در دنياى آن روز، متّحد، مقتدر، عزيز، سربلند و پيشرفته معرفى كنند. خدمت دوم، عاملى بود كه در واقع پشتيبانى معنوىِ عامل اوّل محسوب مى‏شود؛ يعنى احياى مذهب شيعه، مذهب اهل بيت و ارادت به خاندان پيامبر. مردم همين مردم شجاع، همين عشاير غيور از اين سرزمين با نام امير المؤمنين، با نام امام حسين، با نام شهداى كربلا، با نام ائمه‏ى معصومين توانستند بروند و نام خدا، ياد اهل بيت و آئين مقدس اسلام و فقه متين جعفرى را در سرتاسر اين كشور، مستقر كنند و كشورى يك‌پارچه، محكم و مقتدر به‌وجود آورند.( 03/ 05/ 1379) [↑](#footnote-ref-1)
2. - «الکافي»، ج 2، ص 604. [↑](#footnote-ref-2)
3. - خبرگزاری فارس در تاریخ ۱۳۹۷/۰۳/۰۵ مصادف با فوت ناصر ملک مطیعی تحت عنوان چه کسی ناصر ملک‌مطیعی را ممنوع‌التصویر کرد؟ نوشت: برزخی‌ها، روایت فرار گروهی از زندانیان در 22 بهمن 1357 و تلاش آنها برای خروج از مرزهای کشور است. تلاشی که البته پس از مواجهه این افراد با سید یعقوب و صحبت‌های او در خصوص مواجهه با تجاوز دشمن خارجی، به تلاش برای دفاع از میهن تغییر می‌کند. در این فیلم بخش قابل‌توجهی از چهره سرشناس عرصه بازیگری سال‌های پیش از انقلاب ایفای نقش کردند. محمدعلی فردین، سعید راد، ناصر ملک‌مطیعی، حسین شهاب و محمدعلی کشاورز ازجمله این چهره‌های سرشناس هستند. این فیلم پس از آماده شدن،‌ به‌عنوان نخستین فیلم توقیفی در دوران انقلاب اسلامی شناخته شد. مهدی کلهر که نخستین معاون سینمایی بود، این فیلم را توقیف کرد. کلهر سال‌ها بعد در مصاحبه با مجله عصر اندیشه این تصمیم را ناشی از اصرارهای میرحسین موسوی نخست‌وزیر وقت عنوان کرده بود. کلهر، نقش محسن مخملباف در این تصمیم را برجسته می‌داند.عبدالمجید معادیخواه وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی وقت نیز در گفتگویی که سال 92 با سایت خبری خبرآنلاین داشته است، روایت جالبی از این اتفاقات دارد: آن زمان یک دعوای مفصلی به وجود آمد که از آقای مخملباف در آن شرکت داشتند و علیه من موضع می‌گرفتند تا آقای مسیح مهاجری. دعوا بر سر اکران فیلم «برزخی‌ها» بود. این مساله خودش یک پرونده ‌است که جنجال زیادی درست کرد به همه‌جا ازجمله مجلس هم کشید. بسیجی هم علیه بنده راه افتاد که بخشی‌ از آن در مطبوعات آن دوران هست. هم مطبوعاتی که آقای خاتمی اداره می‌کردند، مثل کیهان به ما می‌تاختند و هم امثال آقای مخملباف فریاد «وا اسلاما» سر می‌دادند. در آن هیاهو هیچ‌کس نیامد ببیند که اصلاً داستان فیلم «برزخی‌ها» چیست. معادیخواه در آن زمان به دو دلیل از اکران فیلم حمایت می‌کند. نخست به دلیل محتوای فیلم که اعلام همکاری بازیگران سرشناس سینمای پیش از انقلاب با مردم و انقلاب اسلامی بود، دلیل دوم هم حفظ حرمت امضای وزیری بود که به تهیه‌کننده مجوز ساخت این فیلم را داده بود و تهیه‌کننده به اعتبار این امضا ده میلیون تومان سرمایه‌گذاری کرده بود. معادیخواه روایتی هم از جلسه‌ای که با آقای خامنه‌ای داشته است ارائه می‌دهد. او می‌گوید که ایشان را در جریان مسئله قراردادم و فشارها را هم توضیح دادم. نظر ایشان این بود که به‌صرف حضور یک بازیگر در فیلم نباید جلوی اکران آن گرفته شود و اگر فیلم اشکالی ازنظر محتوایی ندارد می‌تواند اکران داشته باشد. مهدی کلهر در گفت‌وگویی با ماهنامه سینما رسانه گفت: روزی که ما جلوی فیلم برزخی‌ها را گرفتیم، وزیر وقت که آقای معادیخواه بود رفت پیش حضرت آقا که آن زمان رئیس‌جمهور بودند. با من تماس گرفت و گفت: آقای خامنه‌ای می‌گویند به دلیل بازی کردن فردین نباید جلوی فیلم گرفته شود. اگر فیلم اشکالی دارد؛ اشکالش را برطرف کنید و فیلم را نشان بدهید. بازی کردن فردین اشکالی ندارد! به هر صورت برزخی‌ها اکران شد، البته فقط در تهران. با شروع اکران فروش فیلم بسیار جلب توجه کرد. در همین زمان بود که نخستین نقد منتشره علیه «برزخی‌ها» را روزنامه کیهان در تاریخ 9 خرداد 1361 تحت عنوان «دوزخ ابتذال در برزخی‌ها» نوشت. دومین نقد معترضانه را روزنامه جمهوری اسلامی با تیتر «برزخی‌ها متن نامطلوب وقاحت» به چاپ رساند که نویسنده بی‌نام در آن از «ذکر مصیبت» نوشت و این‌که «بیایید گریه کنیم در سوگ هنر اسلامی!». افزایش فشارها به وزارت ارشاد موجب کناره‌گیری معادی خواه از این سمت شد و میرحسین موسوی شخصاً اداره وزارتخانه را به عهده گرفت. ازجمله نخستین تصمیمات موسوی نیز توقف اکران برزخی‌ها بود. برزخی‌ها طی یک ماهی که روی پرده بود، هشت میلیون تومان فروخت. با احتساب قیمت 5 تومانی بلیت در آن زمان می‌توان دریافت که یک‌میلیون ششصد هزار نفر در تهران این فیلم را در سینماها دیدند.

   در دوران تصدی وزارت ارشاد توسط سید محمد خاتمی، سید فخرالدین انوار به معاونت سینمایی رفت و سید محمد بهشتی راهی بنیاد سینمایی فارابی شد. انوار و بهشتی در این دوره فضایی جدید در سینما ایجاد کردند و ریل‌گذاری متفاوتی از گذشتگان در پیش گرفتند. مسیر جدید به‌صورت مشخص به سینمای هنری و معناگرا بها می‌داد و بدیهی بود که چهره‌های پرمخاطبی همچون ملک‌مطیعی و فردین که برآمده از سینمای بدنه بودند امکان ادامه فعالیت در این فضا را پیدا نمی‌کردند. نتیجه این شد که فردین به کار فرش‌فروشی پرداخت و به‌دوراز سینما فوت کرد. ملک‌مطیعی نیز گوشه انزوا کشیده شد. [↑](#footnote-ref-3)